

از بوذر جمهور تا مهاجرانی

آزادی، همین واژه‌ی آرام و ساده که از پنج حرف آسان و پیش پا افتاده شکل گرفته است، به عنوان آشکارترین آرزوی انسان اهل معرفت، توفان‌ها برانگیخته و توان‌ها گرفته و تنهایی‌ها چشیده است. بهای برون‌رفت آن از دوران مخفی و ممنوع خود، اقیانوسی از خون عاشقان و اندیشه‌ورزان و عدالت‌طلبان و مصلحین بوده است. آزادی ودیعه‌ی وجدان آدمی است که سعادت نهایی را وعده می‌دهد، محالی غریب که در نزدیک‌ترین منزل امکان و حقیقت، چشم به راه فرستادگان روشنایی است تا حضور آن را به ستم‌دیدگان و منتظران عدالت بشارت دهد. چه خواست و خواب عجیبی که به گونه‌ی یکی از خدایان دیرینه‌ی بشری، هنوز معبد باستانی‌اش از خون قربانیان سیراب نشده است. بهشت گم شده‌ای که گاه نسیمی محسوس از معنای آن بر رخسار تشنه‌ی اولاد آدمی وزیدن می‌گیرد، سعادت را یادآوری می‌کند اما پیش از بیداری کامل و پیش از درک درست از سوی خواهند گانش، باز محو و ناپدید و ناپیدا می‌شود و تنها ردی کم‌رنگ از رویای خود، در کلمه‌ای با پنج حرف آسان و پیش پا افتاده به جای می‌گذارد تا... این انسان لُفی خُسر...!

زیان‌دیدگی ما از همین حادثه آغاز می‌شود که در تعامل میان فهم آزادی و تصرف آن، دست را می‌بازیم. آزادی مثل عشق فهمیدنی است. نه چون کالا که بخواهیم آن را تصرف کنیم، آزادی مالکیت‌پذیر نیست که در فرهنگ داد و ستد، طایفه‌ای مدعی تصاحب آن باشند و عده‌ای در بخشیدنش به جامعه پیش‌قدم می‌شوند. آزادی نه تزریق می‌شود، نه سرقت یا سرکوب شدنی است، دزدیدن نسیم آن هم از سوی حرافانِ عیب‌بین بی‌چراغ؟!

عیب حافظ گو مکن واعظ، که رفت از خانقاه پای آزادان نبندند، ار به جایی رفت، رفت

نزدیک به بیست سال طول کشید، تا مردم ما به تفاوت میان فهم و آزادی با تصرف آن و یا به فراچنگ آوردنش دست یافتند. ملت ما در انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ آزادی را تصرف کرد و در دوم خرداد ۱۳۷۶ به درک و فهم عمیق آن رسید. تجربه نشان داده که تنش و خشونت، مهم‌ترین نشانه‌ای است که همواره پیش از تصرف آزادی رخ می‌دهد؛ راهی که به انقلاب منجر می‌شود اما در مقابل و به عکس این جریان، خشونت‌ها و رویارویی‌های طبیعی میان اصلاح‌طلبان و رادیکال‌های سنتی که وارث انرژی انقلاب به شمار می‌روند، اتفاقی است که بعد از دوره‌ی فهم و درک آزادی رخ می‌دهد؛ راهی که به رفرم و یا حتی نوعی رنسانس می‌رسد اما در نبرد کلامی و رفتاری این دو جناح که در حقیقت در پی یک هدف مشترک از دو منظر متفاوت‌اند (یکی در مقام فهم و دیگری از سنر تصرف آزادی) کدام جبهه به قدرت می‌رسد؟!

برخورد و پیش‌آمد ناخواسته راست و چپ، سنتی و متجدد، پای‌بند به اصول و تجدیدنظر طلبان، به دلیل خودمشغولی برای کسب کرسی بیشتر، به مرور زمان، هدف اصلی، یعنی آزادی (به عوان بیرق توسعه سیاسی و آسایش فرهنگی) را به باد فراموشی می‌سپارند و درگیری گروهی به حدی می‌رسد که هم راست و هم چپ، توازن و توان خود را از دست می‌دهند، جناح سنتی مراکز قدرت و ابزار سلطه را یکی‌یکی از دست می‌دهد و صفوف اصلاح‌طلبان صاحب‌رأی، به مرور، محبوبیت ملی خود را نابود می‌کنند، این شیوه‌ی سیاسی در ایران امروز ما، تجربه‌ای تازه در پهنه‌ی رقابت احزاب است، که پیش از این به عنوان نمونه در پاکستان رخ داده. رقابت بی‌نظیر بوتو، به عنوان یک اصلاح‌طلب و نواز شریف در مرتبه‌ی رهبری جناح سنتی، شرایطی را به وجود آورده که پاکستان را رو به قه‌فرا برده است. خشونت‌های قومی، تحدید آزادی‌های فردی و اجتماعی، سقوط اقتصاد و بانک‌ها، نابودی

امنیت ملی، سر بر آوردن جنبش‌های کور فرقه‌ای و برخورد مسلحانه دین‌دار و بی‌دین، مولود همین جنگ داخلی در پاکستان است که امروزه بزرگ‌ترین بندر تجاری آسیا (بعد از هنگ‌کنگ) یعنی کراچی را به ناامن‌ترین شهر منطقه‌ی خود تبدیل کرده است اما اینجا و در میهن ما هیچ دلسوزی خواهان این وقایع برای ملت خود نیست. مبارزه حزبی تنها در جهان سوم است که به معنی قبضه‌ی قدرت تعبیر می‌شود، مبارزه‌ای نراه و نادرست که از هر نوع فرهنگ سالم در حوزه‌ی الفبای رقابت بی‌نصیب است. این نوع مبارزه، چهره‌ی مخفی و شکلی دیگر از جنگ داخلی است که توسعه‌ی سیاسی را از رفتن به سوی سرمنزل باز داشته و نیروی درونی هواداران این دکترین را صرف مقابله با خشونت می‌کند که از سوی مدعی مقابل مطرح شده و به عمل در می‌آید.

به خاطر بیاوریم که در جوامع مدنی و پیشرفته، احزاب، در حقیقت دولت سایه به شمار می‌روند اما در جهان سوم، احزاب... سایه‌ی دولت و سایه‌نشین آن می‌شوند.

بی‌شک هیچ انسان آگاهی نیست که از آزادی احزاب و تشکل‌های سیاسی و دموکراتیک به عنوان پیش‌پایه‌های جامعه‌ی مدنی استقبال نکند اما حقیقت این است که در جامعه‌ی کنونی ما به دلیل نبود تجربه و سابقه‌ی مفید این گونه شرایط، آزادی گروه‌ها به نوعی تعدد کانون‌های قدرت منجر شده است که آرام‌آرام اهداف اولیه و وعده‌های نخست خود مبنی بر تضمین آزادی‌ها و اصلاح بنیان‌های اجتماعی را از دست می‌دهند و در مقابل گروه‌های فشار با توسل به حربه‌ی خشونت‌های روانی و فرهنگی، زمینه‌ی تخریب جامعه‌ی متمایل به آرامش و رضایت نسبی را تهدید می‌کنند. ناامنی، اعتیاد، قانون‌شکنی، بزه‌کاری، و نابه‌سامانی و... نتیجه‌ی تاریک و خطرناک برخورد کانون‌های قدرت در پوشش احزاب رقیب است که اوضاع اقتصادی و آینده‌ی نظام سیاسی را تیره و نامعلوم نشان می‌دهد، در چنین موقعیت ویژه‌ای، این جنگ درون‌فرقه‌ای که به ظاهر چهره‌ای طبیعی و منتج از دوران گذار از خود نشان می‌دهد به مرحله‌ای از انفجار می‌رسد که ملت و نظام را به دو راهه‌ی عجیب و مردد میان گزینش توسعه سیاسی-فرهنگی یا آرامش و امنیت ملی می‌رساند. طبیعی است که با مرگ امنیت و آرامش، توسعه‌ی سیاسی نیز ناممکن خواهد بود، در آن صورت، ملت مجبور است در برابر برقراری امنیت صوری، افسانه‌ی توسعه سیاسی را در بایگانی ذهن نسل آینده پنهان کند، چرا که آرامش مقطعی را بر توسعه‌ی سیاسی ترجیح خواهد داد و لااقل برای مدتی سکوت خواهد کرد، در ادامه‌ی همین نگاه، می‌توان به تحلیل وقایع اخیر در جامعه پرداخت.

حکایت استیضاح دکتر مهاجرانی از سوی رقیمی اندک از نمایندگان مردم و دفاع تاریخی و بی‌نظیر این وزیر ارزشمند، اگر چه در کوتاه‌مدت، بقاء و ادامه‌ی سیاست‌های جریان چپ و کارگزاران را تضمین خواهد کرد اما مجموعه‌ی این برخوردها، در درازمدت و بعد از فروکش کردن تنش‌های حاکم، به زبان و استحاله‌ی هر دو جناح تمام خواهد شد، این استیضاح، اتفاقی بود که به روشنی پرده از روی ضعف‌های هر دو جریان رقیب کنار زد، مهاجرانی اگر چه در لفافه اما با هزار اشاره گفت که جریان رقیب، خواهان پیروزی از طریق ارباب است و نمایندگان جریان سنتی نیز در همین اندازه و در مقام دلسوزان ارزش‌های دینی و مردمی، ضعف‌های عقیدتی و تزلزل‌های طبیعی جبهه‌ی مقابل را برشمرد و در میان این نزاع قانون‌مند، آنانی که به آگاهی درست رسیدند، مردم بودند. یکی از دلایلی که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مقام رهبر، از دو طرف این گفت‌وگوهای طبیعی خواست تا مسئله را در درون مرز دو قوه مجریه و مقننه حل و فصل کنند و از اعتبارات فقاهتی هزینه نشود تا انقلاب در روند حیات خود (به واسطه‌ی دخالت‌های احساسی) دچار نقیصه و مکث مذموم نشود. انقلابی که نسبت به دیگر انقلاب‌های سده‌ی اخیر بیشترین شهدا (از هر سو و سلوک) را تقدیم کرد، انقلابی که با شعار «آزادی» آغاز شد اما به دلیل خصلت تملک و تصرف آن تا دوم خرداد، دوران نسیم‌وارگی خود را طی کرده و سرانجام بنا به رأی مردم و جنبشی سبز و خودجوش، ادعای درک آزادی را به اثبات رساند. طبیعی است هر جناحی که

بخواهد به نام این شهدای کثیر، خواست و امیال فرقه‌ای خویش را بر جامعه تحمیل کند، مورد نکوهش مردم قرار خواهد گرفت و در غایت منزوی خواهد شد. جناح مقابل نیز اگر بخواهد در پرتو رأی مردم، اصل آزادی را به حربه‌ای برای بقای خود بدل کند، به مرور محبوبیت ملی‌اش را قربانی کرده است. از مشروطیت تا قیام مصدق و از مصدق تا ۲۲ بهمن ۵۷ و تا به همین امروز، این ملت صبور، فرزندان و شهیدان بسیاری را پیش‌کش راه آزادی کرده است و از چنان هوشمندی برخوردار است که می‌فهمد به درج و نشر چهار کتاب (با سانسور کمتر)، پس رفتن روسری در کوچ‌های خلوت، چاپ یکی دو عکس متبسم، شعارهای عاری از تحلیل چند نشریه و تکثیر پیامکی بی‌تأثیر، آزادی نمی‌گویند. بذل و بخشش چند سکه به اهل قلم مستقل، به معنی آشتی ملی هم نیست که عده‌ای آن را برنتابند نیست و یا ایراد گزارشی از یک جامعه‌ی عقب‌مانده که دختران روس در آن به هر کار مشغولند، مشکل مردم ما نیست که وزیری را به خاطر آن استیضاح کنند. آن لاله‌هایی که از خون جوانان وطن روییده در چنین گلدان‌های کوچکی جا نمی‌گیرند. حرکت گام‌به‌گام، سوی سرمنزل آزادی از همین نکات ساده آغاز می‌شود اما این نکات ساده دارای آن دستاوردی نبوده که دکتر مهاجرانی مجبور به ارایه‌ی اسناد رفع شبهه شود از آن آزادی مقرر که بحث درک و فهمش مورد نظر است، مهاجرانی تنها درصدهای اندک از وسایل آشکار شدنش را مهیا کرده است، همان آزادی که آمال این مردم بوده و هست، نه دادنی و نه گرفتنی است. جریان دوم خرداد و قرار گرفتن آمران اجرایی آن در صف نخست آزادی، مولود خواست مردمی است که به عکس همیشه، ممکن‌ها را به دولت نشان می‌دهد، دولتی که در طول تاریخ، برای اولین بار از مردم اجازه می‌گیرد. به همین دلیل از بوذر جمه‌ور وزیر تا خواجه نصیر طوسی و از نظام‌الملک تا عصر پهلوی و بعد از آن، وزرا، به ویژه وزرای محدوده‌ی فرهنگ و اندیشه، عامل و هوادار و خواستار سانسور بوده‌اند اما در عصر امروز ما، وزیری در رأس امور هنر و فرهنگ قرار می‌گیرد که به موازات روشنفکران پیش‌رو و خردورزان آزادی‌خواه، مخالف سانسور بی‌اندازه و اعمال سلیق فردی و تعصب‌های جاهلی‌ست. این ممکنی معنوی است که مردم پیش‌روی دولت خود می‌گذارند و دولت بر اساس همین تفکر جمعی است که سیاست اجرایی خویش را در حوزه‌ی فرهنگ معین می‌کند، پس در واقع همین عملکرد معمولی آقای مهاجرانی طی دوران وزارت خود، خواست و تصمیمی ملی است، استیضاح او، استیضاح همین مردمی است که به آزادی‌های ماندگار و جدی می‌اندیشد، نه سر خوردن روسری و نبود و یا سکوت ناهیان و منکران یا دست زدن و هورا کشیدن. مردم می‌پرسند هنوز در آغاز راه تجربه‌ی الفبای آزادی هستیم و این همه حدیث و حرف و باید و نشاید! پس اگر اصل آزادی مطرح شود، چه خواهد شد؟!

تنفس رسانه‌ها، آن هم در حدودی نه حرفه‌ای، خواست نوین ملت ماست و در مقابل عده‌ای هنوز در چنبره‌ی فرهنگ قاجاری گمان می‌کنند که روزنامه و روزنامه‌چی، دستمال و مستخدم قدرت حاکم است و به یاد نمی‌آورند که قریب به دو قرن از روزگار جریده‌ی کاغذ اخبار میرزا صالح شیرازی و خبر عطسه کردن ملوکانه‌ی ناصرالدین شاه فاصله گرفته‌اند و سنت انحصار جراید به گورستان تاریخ سپرده شده است. کسانی که در پیله‌ی بسته و خواب خود خیال می‌کنند که می‌توانند از طریق خشونت و انقلاب فردی، راه تنفس رکن چهارم جامعه را سد کنند، متوجه نیستند که انقلاب رخ داده و به پیروزی هم رسیده است و در حال حرکت به سوی دوران فهم و درک انسانی (که به توسعه‌ی سیاسی منجر می‌شود) و تاریخی و تقدیری خود است. اهل نصرت به الرعب فراموش کرده‌اند که ستیز انقلابی و قهر جمعی متعلق به پیش از پیروزی انقلاب است و نه بعد از آن، که ادامه‌ی هر نوع خشونت انقلابی در واقع نفی هویت همان انقلابی است که آن‌ها را زاده است. بهانه‌ی این که انقلاب به دست ناهلان افتاده است و باید به دکتترین انقلاب در انقلاب پناه برد، خبطی جبران‌ناپذیر است که زمینه را برای یک سقوط کلی مهیا می‌کند، تز انقلاب در انقلاب، محو تفکر مائو بود که کشتار خونین انقلاب فرهنگی را در پی داشت، و نتیجه‌ی امروزی آن چیزی جز نفوذ کوکا و پپسی و حمام خون تیان آن من و درهای باز نبوده و نیست.

انقلاب در انقلاب، دیدگاهی است که آبخوری چپ‌روانه از منظر مادی‌گری دارد؛ انقلاب در انقلاب از نوع استالینیستی آن، به قدرت رسیدن ناهل‌تری به نام خروشچف را رقم زد که چهره‌ی اولیه‌ی گورباچف بود؛ راهی که هم دل‌سوزان مردم را منزوی کرد و هم تیشه به ریشه‌ی همان حواریون انحصارطلب فرود آورد، عمل کردی که هم چین و هم روسیه را در برابر غرب آسیب‌پذیر کرد؛ امروز نه روسیه توان دفاع از مهره سابق خود در یوگسلاوی را داراست و نه چین قدرت پاسخ دادن به ناتو را دارد که سفرای دارای مصونیت سیاسی‌اش را قتل عام کرده است.

ما باید از این تجارب تلخ، درس‌هایی بیاموزیم که دست‌کم به ندامتی تلخ‌تر منجر نشود. در حال حاضر خاتمی هیچ‌جانشینی ندارد که هم بتواند هوشمندانه بر ارزش‌ها تأکید کند، هم به درک تازه‌ی مردم از آزادی، پاسخ‌گویی بدهد. خاتمی در مقام برگزیده‌ی اجرایی مردم، با انتخاب مهاجرانی به عنوان مامور سیاست‌های فرهنگی (بستر توسعه‌ی سیاسی) در واقع یک روزنامه‌نگار، نویسنده و ادیب را مأمور سامان‌دهی فرهنگی کرده است، این فرصت بارزشی است که ما را از روحیه‌ی تخریب، تهدید، فرهنگ‌کینه و کشتار و براندازی بی‌سرانجام، به سوی سازندگی، آرامش، اعتماد و فرهنگ‌گفت‌وگو و صلح‌هدایت می‌کند؛ عمل کرد و محبوبیت جنبش دوم خرداد و دکتترین خاتمی تا کرانه‌ای است که امروز به عنوان چتری تطهیرکننده، حتی خاطیان و تندروهای نامحبوب را زیر سایه خود می‌پذیرد و از آن‌ها چهره‌ای پذیرفتنی ارائه می‌دهد. مگر نه این‌که این انقلاب، انقلابی فرهنگی بود؟ آیا کسی هست (از خودی و از غیر) که قادر به انکار این حقیقت باشد؟! توفیق خاتمی و جریان دوم خرداد نیز عملاً حرکتی فرهنگی در پوست‌وار نازک سیاسی بود؛ آن‌ها که قادر به تحمل مسیر مهاجرانی نیستند، کاملاً به این مسئله واقف‌اند؛ به همین دلیل اعمال وزیر فرهنگ این مملکت را مورد دقت قرار می‌دهند، چرا که انقلاب بعد از بیست سال، سرمنشأ معنوی خود را به یادآورده است: «فرهنگ!»

فرهنگی که طالب حق دیرینه‌ی خود، یعنی آزادی است؛ آزادی بیان و قلم، آزادی مطبوعات و تمرین برادری! استیضاح مهاجرانی، به عکس همه‌ی تجارب پیشین در این حوزه، دو نتیجه‌ی هم‌ارز و مساوی داشت، پیروزی مهاجرانی و پیروزی مجلس که خود، در واقع به بیش از بیست میلیون رأی مردم، احترام گذاشت و نشان داد که این منتخبین نیز چون مردم، خواهان تصرف صرف آزادی نیستند، بلکه مفهوم گسترده و تاریخی آن را درک کرده‌اند. در این استیضاح برای اولین بار هر دو طرف به یک اندازه پیروز شدند و راه را برای اعتماد بیشتر و جلب مردم در انتخابات آینده مجلس هموار کردند؛ البته این نتیجه به شرط وحدت و پایان نزاع‌های مزمین سیاسی میان رقبای قدرتمند در گردونه‌ی نظام مسیر می‌شود اما اگر فشارها و یارگیری‌ها و حذف‌های دوسویه ادامه یابد، یکی از چپ‌راهی زندان شود و دیگری از راست... آزادی باز به همان پنج حرف ساده پیش پا افتاده قناعت خواهد کرد. آرزوی آشکار اهل معرفت که بابت برون‌رفت خود از عصر پنهان‌بودگی، چه تاوان‌ها که تقبل نکرده است. با این حال باید امیدوار زیست، این‌جا سرزمین آزادی‌خواهان و شاعران و مصلحان بزرگ است و فراموش نمی‌کنیم که: شعرگویان، جان فدای شعرخوانان می‌کنند، و شعر آزادی، عطیه‌ی حیات ماست.

و هم بنا به همین خصلت ویژه و روحیه ملی و پیش‌بینی‌نشدنی ملت و جامعه ماست که نمی‌توان به طور مطلق به تحلیلی درست از امروز و آینده دست یافت. هیچ‌کسی حتی تا پانزده روز قبل از انتخابات اخیر ریاست جمهوری گمان نمی‌کرد که خاتمی با آن رأی بسیار برگزیده شود و در ادامه‌ی آن، باور حرکت و جنبش موسوم به دوم خرداد به هیچ‌روی در ذهن نبود، یادمان باشد که این ملت در راه پیروزی این انقلاب بیشترین شهیدان بشریت را تقدیم کرده است. در انقلاب کوبا، تمام قربانیان آن برابر با نیمی از شهدای میدان ژاله نبود، و در انقلاب فرانسه، انقلاب اکتبر، انقلاب چین، انقلاب هند...! خونین‌ترین انقلاب این قرن در ایران رخ داد اما

یادآوری می‌شود که همین مردم از کمترین آزادی‌ها برخوردار شدند و در این تعامل تاریخی، رعایت انصاف نشده است.

حقیقت این است که و بر کسی هم پوشیده نیست که بخواهد نویسنده‌ی این سطور را به نادیده گرفتن دستاوردها متهم کند. ملت مسلمان ما بهتر از هر ایدئولوگ و حزب‌بازی می‌داند که اگر شعار آزادی به ابزار وسعت و کسب قدرت برای یک جناح بدل شود، فاتحه آن خوانده است، ملت ما می‌داند که رسانه‌ها (به غلط) و به پیروی مراکز قدرت‌های سیاسی، به دو دسته‌ی سیاه و سفید مطلق تبدیل شده است. ملت ما می‌داند که سالار آزادی‌خواهان و شهید فهمیدگان بشریت در کربلا، چماق به‌دست، خشونت‌طلب و اقتدارگرا نبوده است. ملت ما می‌داند که در مقابل، شمر ابله نمی‌خواست قانون‌مدار باشد، نه مختار نماد گروه فشار بود و نه ابن‌زیاد معمار جامعه‌ی مدنی، ملت ما نیک می‌داند که فرهنگ نوین «علیه‌خوانی» آفت عظیم امنیت و آزادی اوست، حال این علیه‌خوانی از سوی هر کس، هر جناح و هر قدرتی که می‌خواهد باشد. علیه‌خوان‌ها از هر دو طرف چپ و راست، به شدت در اشتباه‌اند، مردم از آن‌ها فاصله خواهند گرفت، وحدت مجلس با قوه مجریه در جریان استیضاح مهاجرانی، اتفاق بزرگی بود که مردم را به شادمانی واداشت، این واکنش ملی، عبرت و آموزه‌ای تاریخی است تا دریابیم که همراهی با مردم چه دستاوردهایی دارد.